

واکاوی جامعه‌شناختی ظهور طالبان در افغانستان

احمد سهرابی حقیقت^۱، علی محسنی مشتقین*^۲، محمد حسین الهی منش^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۶

چکیده: امارت اسلامی طالبان در افغانستان در دو دوره در تاریخ سیاسی افغانستان به قدرت رسیدند. طالبان یک سازمان مذهبی نظامی و جنبش اسلام‌گرای بنیادگرایانه دیوبندی سنی حنفی و در تاریخ ۲۰۰ ساله افغانستان و در جامعه قومی پشتونی است. دوران مجاهدین متأثر از شرایط گوناگون توانسته حکومت افغانستان را در دست بگیرد. این جنبش توسط عمده نهادهای بین‌المللی و دولت‌های جهان، تروریستی قلمداد شده است. آنچه طالبان را از سایر گروه‌های افغانستانی متمایز می‌کند. حوزه اندیشه خاص دینی، قومیت حکومت درونی پشتون والی و نظام عصیبت قومی سستی آن است. بررسی علل جامعه‌شناختی و تاریخی پدیداری طالبان، پیامدهای اجتماعی و در سطوح داخلی و بین‌المللی در افغانستان از اهداف این مقاله است. در این نوشتار طالبان مرکز ثقل و در حوزه جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد. طالبان پدیده‌ای است در درون جامعه افغانستان که نه یک امر اجتماعی، بلکه از منظر جامعه‌شناختی از ساحت مختلف می‌توان به آن پرداخت؛ که مهم‌ترین مبحث آن پیامدهای جامعه‌شناختی خصوصاً در پیرامون وضعیت آینده و شرایط اجتماعی و توسعه این کشور خواهد بود. این تحقیق تلاش دارد با بررسی چرایی ظهور طالبان در کشور افغانستان، دموکراسی و توسعه را مورد کنکاش قرار دهد. پیشینه حکومت مستقل و چند صدساله افغانستان و همچنین ویژگی‌های خاص این کشور هیچ‌گاه نتوانسته به دلایل مختلف، حکومت دموکراتیک و توسعه را در زمینه‌های مختلف تجربه کند. در این مقاله سعی شده است تا با یک چارچوب تئوریک برگرفته از تئوری هانتینگتون با مشخصه‌های کشورهای جهان‌سومی و ویژگی‌های آن به واکاوی طالبانیزم در افغانستان پرداخت. وازگان کلیدی: طالبان، افغانستان، پشتون، دخالت خارجی، حوزه جامعه‌شناختی.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

ashyanweb@gmail.com

^۲ گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول).

moshtaghin2024@gmail.com

^۳ گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

fr3041036@gmail.com

مقدمه

طالبان یک پدیده نوظهور نیست بلکه لباسی است بر جریان چند صدساله برای یک حکومت است؛ که در افغانستان به منصف ظهور رسیده است قدرت‌گیری طالبان را در چند سطح می‌توان تحلیل کرد. نقش و دیدگاه مؤثر فقهی و مذهبی قالب مردم افغانستان، خصوصاً در بین قومیت پشتونی که عموماً حنفی مسلک و پیرو عقیده‌های تند مذهبی ابن تیمه عبدالوهاب، مودودی سر هندی و... هستند. دوم قدرت‌یابی طالبان متأثر از فضای جغرافیایی، اجتماعی و مردمی افغانستان و پیوسته‌های فرهنگی آن با توجه به قومیت پشتونی است و سوم نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در پیدایش طالبان. طالبان از نظر مذهبی حنفی و تأکید بر کتاب عقاید طحاویه تالیف ابوجعفر طحاوی حنفی که وابسته به تفکر ابن ابی عز حنفی که تفکر حدیث‌گرا و حامی اندیشه ابن تیمه شرح کرده است (المیزان الحکره طالبان، ۵۰: ۱۴۲۲) و از نظر فکری وابسته به دیوبندیه و از نظر کلامی پیرو ابومنصور ماتریدی و شاعری با رویکردی صوفیانه (رفیعی، ۱۳۹۷: ۴۰) هست. جنبش طالبان، جنبشی است که از علما و طلاب مدارس دینی افغان تشکیل یافته است که بیشترین تحصیلات خود را در پاکستان انجام داده‌اند. تعداد افرادی که در طول دو دهه گذشته در شهرها و اردوگاه‌های مختلف پاکستان، به‌ویژه در ایالت‌های بلوچستان و سرحد، به تدریس و مطالعه علوم دینی، مانند علوم قرآنی و حدیث، مشغول بوده‌اند، به هزاران نفر می‌رسد. بعد از وقوع کودتا کمونیستی در سال ۱۳۵۷ در کشور افغانستان و اشغال شدن این کشور توسط ارتش اتحاد جماهیر شوروی سابق در زمستان سال ۱۳۵۸، شهروندان افغانی در گروه‌های صدهزار نفری از روستاها و شهرهای خود به پاکستان مهاجرت کردند. این افرادی که مهاجرت کرده بودند به‌طور عمده در اردوگاه‌هایی که دولت پاکستان و سازمان ملل با کمک‌های زیاد کشورهای غربی و عربی پدید آمده بودند، سکونت پیدا کردند. نسل جدیدی که از این مهاجران رشد و نمو یافتند، در اردوگاه‌ها و یا شهرهای پاکستان رشد کردند و در مدارس دینی این کشور جذب‌شده و علوم دینی را فراگرفتند. می‌توان دلایل متعدد اجتماعی و ایدئولوژیک را برای گرایش نسل جدید از خانواده‌های مهاجران افغان به سمت مدارس دینی برشمرد. مدارس و دانشگاه‌های دولتی در کشور افغانستان به‌واسطه گرایش‌های انحرافی و فکری، در میان شهروندان این کشور، وجهه‌ی خوبی نداشتند و به‌طور عمده در این راستا بعد از تسلط نیروی چپ بر افغانستان،

مدارس دولتی نیز به‌عنوان نمونه‌ای از تفکرات چپی و ضد دینی شناخته شدند. از سوی دیگر، در کنار مبارزان و مجاهدین، حضور وسیع و فعال طلاب جوان و علما جلب توجه می‌کرد که در کنار سایر مردم، از دین، وطن و استقلال کشور خود دفاع می‌کردند. این افراد طلاب و علما انقلابی بودند که در قیام‌ها و مبارزات نقش عمده و پیشگام را داشتند (عارفی، ۱۳۷۸). با توجه به اینکه این مدارس مجانی بودند و قرآن و مسائل دینی دیگری در آن‌ها تدریس می‌شد، به این مدارس وارد شدند. می‌توان گفت که طالبان وام گرفته شده از مجموع اندیشه‌های مختلفی در بطن یک تقسیم‌بندی عمومی و کلی قرار دارد که در این کشور، قادر به دیدن سه جریان فکری اسلامی عمده هستیم که سرمنشأ آن به تفکر اسلامی هند بزرگ (قبل از تجزیه به هند، پاکستان و بنگلادش) مربوط است. جریان اول مربوط به جریان بنیادگرایی افراطی است که افکار و باورهای شاه ولی‌الله دهولی ابن تیمیه، دیوبندی بر آن تأثیر دارد. دومین جریانی که در این راستا می‌توان مورد اشاره قرار داد، جریان فکری مولانا ابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹) در پاکستان است که آن را می‌توان جریان اخوانی در این کشور مدنظر قرار داد ولی طالبان حساسیت و ضدیت خاصی با این عنوان از خود نشان می‌دهد. سومین جریان اسلامی در پاکستان، جریان سر سید احمدخان است (عارفی، ۱۳۷۸). طالبان بر اساس باور رایج اندیشمندان سیاسی اهل سنت اطاعت از خلیفه را واجب شرعی می‌دانند (ماوردی، ۱۴۲۲).

این تحقیق درصدد است با بررسی نظریه چرایی عدم شکل‌گیری دموکراسی‌های منسجم و پایدار در جهان سوم با تأکید بر روش و منش ساموئل هانتینگتون که به نظر بیشترین تطبیق را در جامعه‌شناختی سیاسی امروز طالبان دارد بپردازد. هانتینگتون متفکر توسعه و نوسازی در کشورهای جهان سوم، برخی ویژگی‌های این کشورها را برمی‌شمارد. موضوعاتی چون عدم نهادمندی، فساد گسترده، خشونت‌های سازمان‌یافته در تمام سطوح و لایه‌های اجتماعی، نقش نظامیان در قدرت سیاسی و رویارویی عریان بازی‌های سیاسی و... از ویژگی‌هایی است که هانتینگتون در مورد دموکراتیزاسیون کشورهای جهان سوم پرداخته است او بر این باور است که رشد اقتصادی (پدید آمدن طبقه متوسط و بازار آزاد) منجر به توسعه دموکراسی می‌گردد و در عین زمان نیز بیان می‌دارد ساختار اجتماعی متکثر و فرهنگ مدارا و تساهل نیز می‌تواند یک عامل ضروری برای قبول دموکراسی و رشد آن باشد. در عین زمان، تأکیدی بر روی

حمایت‌ها و کشورهای دموکراتیک دارد. او به بیان این موضوع می‌پردازد که به واسطه نوسازی، نیروهای جدید اجتماعی در کشورهای جهان سوم ایجاد خواهد شد. برای اینکه در یک جامعه نوسازی صورت گیرد، باید نیروهای اجتماعی در آن جامعه متنوع و متکثر باشند؛ درحالی‌که وضعیت جامعه‌شناختی حکومت طالبانی به مراتب عمیق‌تر از وضعیت کشورهای جهان سوم است و با اندیشه سیاسی امارت طالبانی نه فقط دموکراسی بلکه حداقل‌های مسائل انسانی و حقوقی نیز به منصفه ظهور نخواهد رسید.

چارچوب نظری

در این پژوهش تلاش بر آن است که به واکاوی جامعه‌شناختی ظهور طالبان در افغانستان بر اساس رویکرد توسعه‌گرایی هانتینگتون پرداخت. افغانستان دوره طالبانی را در حقیقت می‌توان متأثر از نظریه عصبيت ابن خلدون، نظریه بحران مایکل برچر، نظریه خشونت از منظر رابرت گر و فرانسوا استیرن، نظام سیادت متنفدین محلی پاتریمونیال یا سلطانیسم مذهبی (رژیم‌های غیر دموکراتیک ص ۹۳) که در زمره کشورهای خاصی است که دهه‌های متمادی متأثر از جامعه‌شناختی رنگین‌کمانی اقوام صحنه آشوب‌ها، جنگ‌های داخلی، قدرت و نقش روشن کشورهای مختلف پرداخت. این جامعه در دوره‌هایی که دولت مستقلى داشت نیز متأثر از شرایط ویژه خود، روی آرامش، امنیت و توسعه را نگرفت. از منظر هانتینگتون می‌توان افغانستان را بر اساس زمان مورد مطالعه و گونه‌شناسی کشورهای غیر دموکراتیک جهان‌سومی دانست. با بررسی چرایی پدیداری طالبان، حاکمیت آنان بر افغانستان و مهم‌تر از همه پیامدهای این حکومت در اندیشه هانتینگتون با مشخصه‌های کشورهای جهان‌سومی ویژگی‌هایی همچون عدم نهادمندی، فساد گسترده، خشونت‌های سازمان نیافته در تمام سطوح و لایه‌های اجتماعی، نقش نظامیان در قدرت سیاسی و رویارویی عریان بازی‌های سیاسی از ویژگی‌هایی است که هانتینگتون بر کشورهای جهان سوم را برمی‌شمارد. همچنین دموکراتیزاسیون در کشورهای جهان سوم نیز پرداخته است. او بر این باور است که رشد اقتصادی (پدید آمدن طبقه متوسط و بازار آزاد) منجر به توسعه دموکراسی می‌گردد و در عین زمان نیز بیان می‌دارد ساختار اجتماعی متکثر و فرهنگ مدارا و تساهل نیز می‌تواند یک عامل ضروری برای قبول دموکراسی و رشد آن باشد. در عین زمان، تأکیدی بر روی حمایت‌ها و کشورهای دموکراتیک دارد.

بر این اساس حکومت طالبانی هیچ‌یک از گونه‌های موردنظر را دارا نبوده و چنانچه توسعه و اقتصاد در جامعه نیز رشد نداشته باشد نوسازی هم‌شکل نخواهد گرفت همچنان که هانتینگتون بیان می‌دارد در کشورهای جهان سوم بر اثر نوسازی نیروهای جدید اجتماعی ظهور می‌کند. «نوسازی یک جامعه مستلزم تکثر و تنوع نیروهای اجتماعی آن است و به گروه‌بندی‌های خویشاوندی، نژادی و مذهبی موجود گروه‌بندی‌های شغلی، طبقاتی و تخصصی افزوده می‌شود». ظهور نیروهای اجتماعی به افزایش اشتراک سیاسی نیز منجر می‌شود. چون‌که تغییرات در اهداف و خواست‌های افراد پدید آمده است و افراد قادر به آن شده‌اند که در جامعه، موقعیت و جایگاه نوینی برای خود به دست آورند. با توجه به دیدگاه هانتینگتون، تحرک اجتماعی باعث می‌شود تا تحرک سیاسی نیز پدید آید. این بدان معنی است که افرادی که موقعیت اجتماعی در جامعه به دست آورده‌اند، در تلاش هستند تا موقعیت سیاسی نیز برای خود دست‌وپا کنند و این عامل باعث می‌شود تا اشتراک سیاسی آن‌ها افزایش پیدا کند. اگرچه اندیشه و هویت فکری هانتینگتون در قبال دموکراسی و کشورهای دموکراتیک و عصر دموکراسی است اما طالبان که در ذات فطری و سیاسی خود و صراحت حکومتی خود اعتقادی به دموکراسی ندارند بر این اساس هویت ملی که اساس یکی از پیش‌شرط‌های دموکراسی است در جامعه طالبانی معنایی ندارد همچنان که سایر هویت‌های جامعه‌شناختی و قومیتی افغانستان برای طالبان با محوریت پشتون‌نیم نیز جایگاهی ندارد. مهم‌ترین نکته‌ای که در اندیشه هانتینگتون در مورد توسعه سیاسی وجود دارد و از آن برداشت دوگانه شده است این است که برخی بر این باور هستند که توسعه سیاسی از نظر هانتینگتون ثبات سیاسی است. ثبات سیاسی که ممکن است در قالب نظام‌های مختلف به دست آید. بر این اساس می‌توان طالبان را در منظر ثبات سیاسی نسبت به سایر ادوار حکومتی افغانستان برتر دانست اما همین ثبات در عرصه بین‌الملل موردپذیرش جهانی نیز قرار نگرفته است؛ اما برخی دیگر اما بر این باور هستند که منظور هانتینگتون از توسعه سیاسی همان رشد و گسترش دموکراسی است. توسعه سیاسی را هر چه بدانیم اما هانتینگتون دیدگاه خود را در مورد گسترش دموکراسی در کشورهای جهان سوم داده است. هانتینگتون مانع اصلی دموکراسی در جوامع اسلامی مستعد را مسئله فرهنگی می‌داند. در کشورهای اسلامی که بخشی از توسعه اقتصادی را دارا هستند همچنان مسئله اصلی در توسعه دموکراسی مسائل

فرهنگی است (هانتینگتون، ۱۳۸۱) در خصوص حاکمیت طالبان در اندیشه هانتینگتون که نه هیچ توسعه‌ای اقتصادی، نه هویت ملی، نه ثبات سیاسی، دولتی، نهادمند و نه مشارکت سیاسی. به نظر می‌رسد که به افغانستان طالبانی امیدی نخواهد بود.

پیدایش و قدرت‌یابی طالبان در افغانستان

خاستگاه طالبان متأثر از اندیشه‌های تاریخی در طی ادوار مختلف تاریخی اندیشه‌های سیاسی متفکران اهل سنت است. این اندیشه که در بخش قبل بیان شد دارای زمینه قدرتمند مذهبی و نیز قومی هست البته طالبان پدیده صرف داخلی نیست بلکه متأثر از حمایت‌های جریان‌های مختلف سیاسی-امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی است. در بحث ظهور و گسترش طالبان با توجه به دو عامل درونی و عوامل بیرونی (منافع قدرت‌های خارجی) و مجموعه‌ای از رخداد‌های داخلی افغانستان، می‌بایست مؤلفه‌های کیفی مانند سنت‌های پایدار و منعطف مذهبی، شکنندگی اجتماعی، تعصب قبیله‌ای و عشیره‌ای، فقر اقتصادی و فرهنگی، ساختار چالش‌برانگیز و ایجادکننده کشمکش، ملی، قومی و مذهبی و در عین زمان دخالت عوامل خارجی با در نظر گرفتن دغدغه‌ها و منافع گوناگون، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (قراگوزلو، ۱۳۸۰).

در رابطه با شکل‌گیری جریان طالبان دو نگرش کلی وجود دارد:

یک نگرش می‌گوید طالبان همان «جمعیت طلبه‌ای» است که در دوران جهاد در پوشش جریان حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی نبی محمدی شکل گرفت. طلاب جوانی بودند که با عشق و حرارت خاصی جهاد و مبارزه را دنبال می‌کردند.

نگرش دیگر می‌گوید که طالبان هیچ ربطی به آن جمعیت طلبه ندارد و انگیزه‌های بیرونی دارد و بر اساس اراده‌های قدرت‌های استکباری در دستور کار قرار گرفته است. در این نگرش، انگیزه ایجاد چنین جریانی به سالیانی قبل بازمی‌گردد. هنگامی که دولت کمونیستی دکتر نجیب در سال ۱۳۷۱ در آستانه سقوط قرار داشت، وزیر خارجه اتحاد جماهیر شوروی، ادوارد شوارت ناتزه به کابل آمده و در طی گفت‌وگو با دکتر نجیب وی دست برداشت. از همین رو دکتر نجیب پروسه مذاکرات صلح با مجاهدان را مطرح نمود.

نقش کشورها در پیدایش دولت اول طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)

رژیم طالبان را فقط سه کشور عربستان، پاکستان و امارت متحده عربی به رسمیت شناختند

(مژده، ۱۳۹۴). در این میان عربستان در صریح‌ترین اقدام، در تاریخ ۱۹۹۷/۵/۲۶ از طالبان حمایت سیاسی کرد و سفارت افغانستان در ریاض را به طالبان تحویل داد (عصمت الهی، ۱۳۹۵: ۲۶۰). ایران هرگز دولت طالبان را به رسمیت نشناخت و همچنان برهان‌الدین ربانی را رئیس دولت مشروع افغانستان می‌دانست (احدی، ۱۴۱۵: ۲۵) مسکو بر این باور بود دولت تندرو اسلامی در کابل، باعث تقویت موج اسلام‌خواهی در آسیای میانه خواهد شد. روس‌ها همچنین بر این باور بودند که دولت تحت رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود سد محکمی در مقابل گسترش سلفی‌گری در آسیای مرکزی است (احدی، ۱۴۱۵: ۱۷۰) لذا این کشور با ارسال سلاح به کمک نیروهای ضد طالبان شتافت (سیکل، ۱۳۹۰: ۶۵)

دولت هند معتقد بود اداره اطلاعات پاکستان (آی اس آی) درصدد است تا از طالبان در مسئله کشمیر بر ضد حکومت هند استفاده نماید (کاکر، ۱۳۹۰: ۲۱) به همین دلیل هند نیز همگام با روسیه کوشید فشار دیپلماتیک بر پاکستان وارد ساخته و جامعه بین‌المللی را از به رسمیت شناختن طالبان باز دارد (سیکل، ۱۳۹۰: ۶۵) بنابراین در اوایل ۱۹۹۵م منافع هند و شوروی به هم گره خورد و این دو کشور در مقابل طالبان از ربانی و مسعود حمایت کردند (احدی، ۱۴۱۵: ۱۷۰) برخی از محققان نیز بر آن هستند که انگلستان نقشی اساسی در تقویت طالبان داشته است. در طی ادوار مختلف بدون اینکه بخواهیم بازیگران منطقه‌ای را در فرآیند سربرآوری طالبان در نظر بگیریم و با توجه به سطح تأثیرگذاری و نفوذ، دست به تقسیم‌بندی بزنیم، باید الگوی زیر را مطرح نماییم:

عامل کلیدی: پاکستان

عوامل فرعی: آمریکا، عربستان و امارات متحده عربی

در همین راستا، پاکستان و ایران در زمره عوامل اصلی بحران افغانستان در نظر گرفته شده‌اند. دلیل این امر نیز می‌توان این باشد که مسائل مهم و کلی افغانستان در دهه‌های معاصر به واسطه این دو قدرت منطقه‌ای تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. با توجه به این امر که گروه‌های نظامی و سیاسی افغانستان بر اساس شکاف‌های قومی و اجتماعی در این کشور، از عوامل بسیار مهم به شمار می‌روند و اصولاً باید به‌عنوان عوامل کلیدی قرار بگیرند، ولی با توجه به اینکه چنین گروه‌هایی در جنگ‌های نیابتی به نفع پاکستان و ایران گیر کرده‌اند، در حیطه عوامل نیابتی قرار می‌گیرند. پاکستان و ایران در افغانستان، نفوذ لازم را دارند، ولی هرکدام در تلاش هست تا

به‌واسطه توسعه دادن نفوذش، سلطه (پاکستان) و یا نفوذ فرهنگی و سیاسی بیشتر (ایران) پدید آورد. پاکستان به‌واسطه سیاست خود به‌منظور پدید آوردن سلطه بر افغانستان قادر هستند تا طالبان را پدید آورد و منجر به آن شود که این گروه، سیاست‌های تمامیت‌خواهی پدید آورد و ایران نیز به‌واسطه سیاست ایجاد وابستگی، می‌تواند گروه‌های فارس زبان و شیعه در این کشور ایجاد کند و آن‌ها را در قدرت اجرایی افغانستان سهیم کند.

پاشنه آشیل در روابط افغانستان و پاکستان، مرز دیورند بود که متأثر از سیاست‌های انگلستان هست که برای افغانستان نماد خون‌چکان دارد. پاکستان به این فکر بود تا به‌واسطه گروه‌های نیابتی خود، مسئله دیورند را مختومه اعلان کند. از زمان تأسیس کشور مستقل پاکستان در سال ۱۹۴۷ تاکنون، مناسبات دوجانبه افغانستان با پاکستان همواره دستخوش فراز و نشیب عمدتاً ناشی از اختلاف مرزی به‌جامانده از دوره استعمار بریتانیا بوده است. (مژده، ۱۳۹۴: ۲۳).

در کنار پدید آوردن طالبان و حمایت کردن از آن‌ها، همواره پاکستان به این موضوع توجه داشت تا در کابل شاهد دولت مقتدری نباشیم، چون‌که چنین دولت مقتدری می‌تواند منافع پاکستان را با مخاطراتی روبرو کند و اختلافات دیرینه را پررنگ‌تر کند. پاکستان ترجیح می‌دهد تا دولت‌هایی مانند طالبان که در افغانستان بوده و هستند را تقویت کنند چون در طی یک قرن اخیر، هیچ نیرویی در افغانستان مانند طالبان، تحت تأثیر پاکستان نبوده است و به‌طور کامل رفتارهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و ملاحظات امنیتی، دفاعی و سیاسی مدنظر پاکستان را موردتوجه قرار نداده است. (طنین، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

دره‌رحال حضور امریکا در عرصه افغانستان را می‌توان در چند محور تحلیل و بررسی کرد سیاست هژمونی امریکا، جنگ سرد و حمایت از کشورها در برابر بلوک شرق، جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران و کنترل ایدئولوژی اسلام سیاسی ایران، حمایت از کشورهای همسایه در منطقه که پس از سقوط محمدرضا شاه و محمد ظاهر شاه، افزایش نفوذ آمریکا در منطقه و پر کردن خلأ این دو قدرت ضروری بود و البته بیرون رفتن حقت بار شوروی از افغانستان می‌توانست مرهمی بر زخم‌های شکست فضاحت‌بار آمریکا در ویتنام باشد؛ و در سطح کلان‌تر مهار کردن ناسیونالیسم عربی و حفظ امنیت اسرائیل و نیز در حوزه اقتصادی، ترانزیت کالا، مسئله مهم نفت و گاز.

از آن بازه زمانی که مشخص گردید، دولت ربّانی با سیاست‌های رقیبان آمریکا-ایران، هند و روسیه حرکت کرده و عمل می‌نماید (سجادی، ۱۳۹۰)، ایالات متحده آمریکا و کشورهایی که هم‌پیمان آن هستند و سرمایه‌گذاری خود را در راستای جریان «جهان مقدس» بی‌ثمر می‌دیدند، تلاش کردند تا قدرت دیگری را پدید آورند تا از منافع آن‌ها حمایت لازم را به عمل آورد. اولین ریشه‌های طالبان نیز حول همین استراتژی پدید آمدند. در همین راستا، آمریکا و دوستانش در راستای تغییر فرایند قدرت سیاسی در افغانستان، مرحله‌ی نوینی را پیش کردند و با توجه به این گلبدین حکمتیار قادر نبود که مهره سیاسی خوبی برای این فرایند جدید باشد، مهره‌ی دیگری با نام ملا محمد عمر و گروه طالبان تقویت و تجهیز شدند (قره‌گوزلو، ۱۳۹۱: ۴۳). با پایان یافتن رژیم داوودخان در ۲۸ آوریل ۱۹۷۸، روابط گرم و دوستانه مابین ریاض و کابل رو به سردی نهاد. چنانچه در ۳۰ آوریل ۱۹۷۸ و با به قدرت رسیدن نور محمد تره‌کی، رهبر وقت و موردحمایت شوروی در افغانستان، روابط ریاض با کابل چرخش شدیدی یافت. ریاض با رژیم کابل به مخالفت برخاسته و در راستای تأمین بودجه و تسلیحات برای مجاهدین، حافظ منافع پاکستان و واشنگتن گردید. بدین ترتیب در جریان جهاد افغانستان علیه شوروی، عربستان روندی از حمایت مالی و دیپلماتیک مجاهدین افغان را در پیش گرفت (بی‌نام، ۱۴۰۱) نزدیکی و قرابت در مناسبات عربستان و افغانستان از گذشته، نه غالباً به دلیل منافع ژئوپلیتیکی عربستان در افغانستان، بلکه در وهله نخست به‌منظور دفع خطر کمونیسم و متعاقباً به دلیل تأثیر کشور افغانستان بر روابط عربستان سعودی با ایران و پاکستان، یعنی به ترتیب رقیب اصلی و متحد مهم این پادشاهی بوده است. پادشاهی عربستان سعودی پیشینه‌ای طولانی از منافع در افغانستان و جنوب آسیا دارد (بی‌نام، ۱۴۰۱).

جمهوری اسلامی ایران در جریان مقاومت افغان‌ها، خط‌مشی متناقضی را اختیار نمود. اساسی‌ترین اشتباه دولت ایران سرمایه‌گذاری محدود تنها بر روی گروه‌های شیعه بود که شامل هزاره‌ها و اقلیتی از تاجیک‌ها می‌شد و اکثریت تاجیک‌های پارسی‌زبان سنی مذهب را که پس از پشتون‌ها دومین گروه جمعیتی افغانستان هستند را شامل نمی‌شد. همچنین تا پیش از برکناری «ابوالحسن بنی‌صدر» از مقام ریاست جمهوری ایران، وی موضعی سرسختانه علیه شوروی داشت، ولی (یکم تیر ۱۳۶۰ خورشیدی)، رادیکال‌های حاکم بر ایران، به علت واهمه از روابط افغان‌ها با آمریکا، محافظه‌کارانه‌تر با حضور شوروی در افغانستان برخورد نمودند

(اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۰۵) در نتیجه تا مدت‌ها، جمهوری اسلامی ایران در این سال‌ها بیشتر به حمایت لفظی و تبلیغاتی از مجاهدین افغان (و آن‌هم بخش شیعه‌مذهب آن‌ها) پرداخت و از پشتیبانی جدی و مؤثر از مجاهدین افغان در برابر اشغالگران شوروی خودداری نمود. برای اینکه ایران بتواند از نهضت‌های جهان، به‌خصوص از مجاهدین افغانستان حمایت نماید، در بطن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک سازمان با نام واحد نهضت‌ها پدید آمده است که ریاست آن را سید مهدی هاشمی بر عهده دارد. نخستین محصول این نهاد در زمینه افغانستان، تشکیل جبهه‌ی آزادی‌بخش انقلاب اسلامی افغانستان بود که در آن، تمامی گروه‌های شیعه عضو بودند. در این راستا، ایران حمایت خود را بیشتر بر روی گروه‌های شیعه متمرکز کرده بود. مسئولان واحد نهضت‌ها ابتدا به سمت ایجاد اتحاد بین گروه‌های شیعی در افغانستان پیش رفتند، اما هنگامی که از امکان ایجاد یک اتحاد کامل بین آن‌ها ناامید شدند، به یک سیاست دیگر متمایل شدند. در نهایت آن‌ها به این دیدگاه نائل شدند که باید افرادی را تقویت کنند که با آن‌ها همفکر هستند و جهت تضعیف و تخریب افرادی حرکت کنند که مخالف آن‌ها هستند (بنکدار، ۱۳۹۲).

فرآیند تاریخی قدرت‌یابی دولت دوم طالبان (مرداد ۱۴۰۰)

رهبران این جنبش‌ها معتقدند رشد معنوی افراد نشانه حقیقی ارزش آن‌هاست. سیدنی تارو در نظریه خود با عنوان «جنبش‌های اجتماعی انشقاق ناپذیرند» می‌گوید: قدرت جنبش‌های اجتماعی مردمی به حدی است که افرادی را به فعالیت و می‌دارد که هیچ کنترلی بر آن‌ها وجود ندارند، این قدرت یک امتیاز محسوب می‌شود چون این مسئله به یک جنبش، این امکان را می‌دهد که بدون این‌که منابع لازم برای شکل‌دهی به یک پایگاه حمایتی را داشته باشد، اقدامات جمعی را برانگیزاند؛ اما خودمختاری حامیان این جنبش‌ها باعث پراکندگی قدرت، ایجاد جناح‌بندی، تجزیه و نیز باعث ایجاد رقابت و جلوگیری از رشد و بالندگی آن‌ها می‌گردد؛ اما حمایت منابع خارجی به جنبش‌های اجتماعی این امکان را می‌دهد که بر مبنای یک رابطه حمایت شونده و حمایت‌کننده، ساختاری احتیاط‌آمیز تشکیل دهند که ممکن است به نحو فریب‌دهنده‌ای آن‌ها را مستحکم جلوه دهد. از نظر سیاسی از بین رفتن چنین حمایتی می‌تواند یک جنبش را به نابودی به کشاند.

بالاخره ملا عمر پس از سه سال مخفی‌کاری، در سال ۱۳۹۴ ش (۲۰۱۵ م)، درگذشت و در

گام نخست، ملاختر محمد منصور که از مرگ ملا عمر با خبر بود توانست ملا یعقوب پسر ملا عمر را کنار زده و تصاحب رهبری کند. در این مدت گروه‌های از طالبان جدا شدند. چنانکه سید طیب آغا، نماینده طالبان در قطر که سرپرستی هیئت صلح طالبان با دولت افغانستان و «تحریک اسلامی محاذ فدایی» طالبان که سال‌ها پیش به وجود آمده بود، با صدور اعلامیه‌ای در سال ۱۳۹۴، ضمن اعلان استقلال و مخالفت صریح با رهبری ملا اختر منصور، مدعی شد که ملا محمد عمر، رهبر سابق طالبان، به مرگ طبیعی نمرده بلکه توسط اعضای ارشد رهبری طالبان به واسطه زهر کشته شده است. این گروه تأکید کرد که از این پس مستقلاً به مبارزه مسلحانه خود با دولت افغانستان ادامه می‌دهد.

در سال ۱۳۹۴ (۲۰۱۵ م) انشعاب مهم دیگری توسط برخی اعضای شورای کویته به وجود آمد که طی آن گروه جدیدی به سرپرستی مولوی رسول، ملا باز محمد حارث، ملا منصور دادالله، ملا شیرمحمد آخوندزاده و ملا عبدالمنان نیازی، انشعاب خود را اعلان کرد. نیازی در اولین گردهمایی برای معرفی گروه جدید، علت انشعاب و مخالفت خود با ملا اختر محمد منصور را در دو نکته دانست: یکی آنکه ما به ملاختر منصور گفتیم روابط خود را با آمریکایی‌ها قطع کن و به صلح نپرداز. دوم آنکه افراد با صلاحیت و مجاهدین اصلی را در اولویت کار قرار بده و افراد ناهل را کنار بگذار.

در پی کشته شدن ملاختر منصور در اول خرداد ۱۳۹۵، درحالی‌که به گفته بعضی از رسانه‌ها ادعا شده بود که وی به مدت دو ماه در پیگیری صلح در ایران به سر می‌برد. پس از ورود به مرز پاکستان توسط پهبادهای آمریکایی ترور شد؛ و سخنگوی طالبان، در بیانیه‌ای ملا هبت الله آخوندزاده را به‌عنوان رهبر جدید طالبان افغانستان و ملا محمد یعقوب و سراج‌الدین حقانی را به‌عنوان معاونان وی معرفی کردند. ظاهراً تشکیلات با مرگ، ترور و خروج از طالبان هدفی بود که می‌توان تصمیم‌سازی‌های پاکستان و آمریکا را در آن دخیل دانست. با رایزنی‌های متعدد و نقش جدید برای قطر آمریکا وارد مذاکره با طالبان شد بعد از چندین دور مذاکره با آمریکا که از سال ۱۳۹۸ در دوحه قطر شروع شده بود.

شورای میران شاه در میران شاه از مناطق قبایلی پاکستان مستقر شده بود. شبکه حقانی بر این شورا نظارت داشت. حقانی در زمره معدود پاکستانی‌هایی به شمار می‌رود که در افغانستان و پاکستان، گروهی از طالبان را رهبری کرده است. در نتیجه می‌توان گفت که آن دسته از

نیروهایی که به این شورا وفادار هستند، هم تابعیت افغانی دارند و هم پاکستانی. با توجه به قلمرو ارضی و تعداد نیرو، شورای ایران شاه نسبت به شورای کوئته، محدودیت بیشتری دارد و نسبت به همین شورا، در سطح کمتری ایدئولوژیک به شمار می‌رود. طیف گسترده‌ای از اعضای این شورا که در میدان جنگ نقش مهمی دارند، افرادی هستند که برای کسب درآمد به جنگ می‌روند (شفیعی و عیدوزایی، ۱۳۹۲). با توجه به اینکه شورای ایران شاه در سطح کمتری رادیکال هست، تمایل دارد تا با دولت کرزای و آمریکا مذاکره نماید. برخی از درخواست‌های این شورا همانند خروج کامل آمریکایی‌ها از افغانستان و مطالبه سهم زیاد از قدرت در افغانستان که به‌عنوان پیش‌شرط مورد اشاره قرار گرفته‌اند، باعث شده که دیگر به‌طور عملی نتوان به مذاکره سازنده‌ای رسید. در عین زمان، افرادی که در این شورا عضو هستند، با توجه به مشارکت در قاچاق و سیار جرائم سازمان‌یافته، چنین باوری دارند که برای رسیدن به این منافع خود، باید به‌صورت مداوم در جنوب و جنوب شرق کشور افغانستان و همچنین در مناطق قبایلی و ایالات سرحد پاکستان، ناآرامی و بی‌ثباتی برقرار باشد.

حزب اسلامی حکمتیار بر اردوگاه شمشاتو و شورای باجاوا نظارت دارد و ایالات سرحد نیز مقر اصلی آن در پاکستان به شمار می‌رود. در طول جهاد افغانستان علیه روس‌ها، این نیروها نقش ویژه‌ای ایفا کردند. این گروه تمایلی ندارد تا به‌عنوان بخشی از طالبان شناخته شود ولی همانند آن‌ها علیه وضع موجود هست و در عمل به یک نام خوانده می‌شوند. سوی این‌که حکمتیار در بازه زمانی جهاد افغانستان از جریان‌های رادیکال به شمار می‌آمد ولی در حال حاضر در مقایسه با طالبان، مدرن‌تر و معتدل‌تر هست. این گروه می‌تواند با دولت کرزای، آمریکا و یا هر گروه دیگری مذاکره نماید. در حال حاضر، افراد زیادی که قبلاً در حزب اسلامی عضویت داشتند و یا افرادی که اکنون عضو حزب هستند، در دولت افغانستان دار پست و مقام می‌باشند (شفیعی و عیدوزایی، ۱۳۹۲).

نتیجه‌گیری

جنبش‌هایی که به‌عنوان جنبش‌های انقلابی شناخته می‌شوند، به‌طور کلی دارای ایدئولوژی و مسلک هستند. بعد از آنکه برای خود قدرتی کسب کردند، بر اساس همین ایدئولوژی قالب

خود، به حفظ اهداف انقلابی رژیم خود مباردت می‌ورزند. در همین راستا می‌توان طالبان را به‌عنوان یک جنبش ایدئولوژیک شناخت که فلسفه و برنامه و جهت‌گیری انقلابی و سیاسی خود را بر همین اساس بنا نهاده است. در همین راستا آن‌ها بر این باور هستند که شتاب و سرعت انقلاب آن‌ها نیز مرهون همین امر است. حتی در یک انقلاب ناسیونالیستی؛ در عین زمانی که به در قامت یک دولت مستقل سعی دارد تا استقلال ملی کسب کند، ولی در همان زمان در تلاش هست تا دولت-ملت جدیدی را نیز پایه‌ریزی کند. برای رسیدن به چنین هدفی باید دست به یک انقلاب اجتماعی داخلی شد و در همی راستا مناسبات و کنش‌های اجتماعی قدیمی در راستای احیا حیات ملی تحت تحولات یک انقلاب قرار می‌گیرند.

هانتینگتون از نوع تکامل و تحول رژیم تک‌حزبی انقلابی مهم‌ترین بخش تبیین چندبعدی وی از نظام‌های تک‌حزبی است که از نظر شمولیت و ژرفا با نظریات توصیفی توتالیتریسم و اقتدارگرایی قابل قیاس هست. وی در هنگام توصیف رویکردهای متفاوت رژیم‌های انقلابی و انحصارگرا در برخورد با تقسیم‌بندی‌ها و شکاف‌های اجتماعی به‌طور اجمالی اهداف این رژیم‌ها را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و هم‌چنین تحلیل‌های بدیعی از خاستگاه‌ها و ساختار رژیم‌های انقلابی و انحصارگرا به دست می‌دهد. بر اساس دیدگاه هانتینگتون، بسترهای اجتماعی مربوط به نظام‌های تک‌حزبی اشاره شده، ارتباط بسیار نزدیکی با اهداف آن‌ها از خود نشان می‌دهند و این امر را می‌توان به‌خوبی در اختلاف و دوپارگی در بین گروه‌های اقتصادی-اجتماعی و یا میان نیروهای اجتماعی، مذهبی، نژادی و یا قومی به‌خوبی مشاهده نمود. ولی در همین راستا، آن نکته‌ای که اهمیت بسیار زیادی دارد این است که چنین چندپارگی و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی باید به میزان زیاد شدید و آشکار باشند. به‌نوعی که صرفاً یک تقسیم‌بندی «شدید» قادر هست بستری برای بقا یک نظام تک‌حزبی پایدار و موفق ایجاد کند. در این حالت در مراحل اولیه نوسازی دیگر شاهد چنین شکاف شدیدی نخواهیم بود و در نتیجه می‌توان گفت که نظام‌های تک‌حزبی می‌توانند به این دلیل شکننده باشند.

جنبش مجاهدین در افغانستان بدون تردید موفق‌ترین جنبش مردمی سیاسی به رهبری روحانیون شیعه در ایران به راه انداخته شد بدون نیروی نظامی و بدون حمایت خارجی بنیادگرایان اسلامی موفق شدند که کامیاب‌ترین جنبش انقلابی این دهه را شکل بدهند این انقلاب نابودی نظام سلطنتی و فروپاشی ارتش را در پی آورد و ساختار جدیدی برای حکومت

ایجاد کرد این فکر که مذهب، زیر فشارهای سکولاریسم کنار خواهد رفت و یا حداقل نقش اصلی را به‌منزله یک نیروی سیاسی از دست خواهد داد بر اثر وقایع ایران و نیز رستاخیز مذهبی در بیشتر کشورهای جهان سوم در یک دهه گذشته رنگ باخت. در بطن تحلیل خود پیرامون ساختارهای نظام‌های تک‌حزبی، هانتینگتون، همچنین به‌واسطه بررسی دو مسئله‌ای که در ارتباط با نقش حزب مطرح هستند، نظام‌های تک‌حزبی ضعیف و قوی را از هم منفک کرده است. در وهله اول، میزان مشروعیت یک حزب، دوم: گزینش و استخدام رهبران و ۳: امکان انحصاری ساختن فرایند سیاست‌گذاری و تجمیع منافع. او در راستای پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده در این راستا، بیان می‌دارد که حتی در بین یک نظام تک‌حزبی قوی نیز، نمی‌توان شاهد انحصارهایی از این دست بود و در عین زمان در یک نظام تک‌حزبی ضعیف، حزب صرفاً قادر است تا نقش ناچیز و محدودی را بازی کند. نکته دوم این‌که سایر عوامل دخیل در فرایند سیاسی، سوای حزب، قادر هستند در یک نظام تک‌حزبی، نقش مهم و مسلط ایفا کنند؟ در این راستا، هانتینگتون در رابطه با بازیگران سیاسی، پنج گونه غیر حزبی را مورد اشاره قرار می‌دهد: بازیگر سیاسی قومی که شخصی مانند یک رهبر کاریزماتیک هست. بازیگر سیاسی سنتی که در این راستا می‌توان به کلیسا، پادشاه و یا قبیله و یا گروه اشاره داشت، بازیگران سیاسی بوروکراتیک همانند پلیس، دستگاه‌های دولتی، مجلس، ارتش و همچنین بازیگران اقتصادی و اجتماعی به‌واسطه کارکردهای ویژه خود مانند طبقه کارگران، دهقانان، روشنفکران و مدیران. در بستر نظام‌های تک‌حزبی ضعیف، عملکرد و نقش حزب تحت تأثیر یک یا چند بازیگر در این زمره قرار می‌گیرد. در نگاه خوش‌بینانه و امیدوار مهم‌ترین نکته‌ای که هانتینگتون درباره علل دموکراتیک شدن بیان می‌کند آن است که به‌هیچ‌عنوان به دنبال یک علت مشخص برای دموکراتیک شدن تمام کشورها نباشید؛ یعنی حکومت‌طلبان را به‌عنوان یک متغیر در حوزه دموکراسی در نظر بگیریم. وی در این زمینه می‌نویسد: «جست‌وجو برای یافتن یک متغیر غیر وابسته مشترک و جهانی که ممکن است نقش مهمی در تبیین توسعه سیاسی در کشورهای مختلف ایفا کند، به‌احتمال قریب به‌یقین ناموفق خواهد بود، اگر این حرف تکراری بیهوده نباشد» (همان، ۳۸). رهبران اقتدارگرا در مواجهه با از دست دادن مشروعیت می‌توانند به یکی از چند طریق واکنش نشان دهند و چنین هم می‌کنند:

الف- آنها می‌توانند به‌سادگی ناتوانی روزافزون خود را نادیده بگیرند بدین امید و با این اعتقاد که به‌رحال در قدرت باقی خواهند ماند.

ب- ضعف مکانیسم بازبینی و تشخیص در بیشتر رژیم‌های اقتدارگرا و توهماتی که دیکتاتوری‌های فردی بدان دچارند، این تمایلات را تقویت می‌کند؛ اما نه امید و نه اعتقاد، هیچ‌یک ضمانت اجرایی ندارد. رژیم می‌تواند برای بقای خود به اعمال فشار روزافزون بپردازد، وظیفه خود را فراموش کند و از مردم به‌اجبار اطاعت بطلبد. اتخاذ چنین روشی غالباً محتاج به این است که در رهبری رژیم تغییراتی صورت پذیرد.

ج- راه انداختن یک جنگ خارجی است و حفظ مشروعیت رژیم با توسل به ناسیونالیسم. د- اقدام در استقرار چیزی شبه مشروعیت دمکراتیک برای رژیم است. بیشتر رژیم‌های اقتدارگرا - غیر از رژیم‌های تک‌حزبی مبتنی بر ایدئولوژی، مدعی بودند که با گذشت زمان قادر خواهند بود دمکراسی را بر پا دارند؛ اما همچنان که اقداماتشان در حصول مشروعیت رو به کاستی گذاشت، برای اجرای وعده‌هایی که داده بودند تحت فشار روزافزون قرار گرفتند آن‌وقت در پی انگیزه‌های تازه در مشروعیت بخشیدن به خویش، به انتخابات متوسل شدند.

کاهش مشروعیت، رهبران اقتدارگرا را به اندیشه و تأمل وامی‌داشت و در جمع رهبری، در انتخاب نوع عکس‌العملی که باید برگزیده شود، اختلاف ایجاد می‌کرد. در نتیجه این تردید، پراکندگی، نارضایتی و بی‌ثباتی در شیوه اقدام، مشروعیت رژیم بیشتر در معرض تهدید قرار می‌گرفت و گروه‌های مخالف را تشویق می‌کرد که در جست‌وجوی جانشینان آنان برآیند. نگاهی به عواملی که هانتینگتون به‌عنوان علل دموکراتیک شدن ارائه می‌کند، نشان می‌دهد که وی از تأکید صرف بر یک عامل مانند تأکید بر ساختار یا نخبگان فاصله گرفته است.

منابع و ماخذ:

- احدی، انورالحق، عربستان سعودی، ایران و جنگ در افغانستان، افغانستان طالبان و سیاستهای جهانی.
- اسپوزیتو، جان. ال، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، چاپ اول، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۲۰۵-۲۰۴.
- بی‌نام. مواضع متفاوت عربستان در قبال مسائل افغانستان؛ واکنشی متأثر از تحولات و رقبای منطقه‌ای، سایت تحلیلی کلکین. ۱۴۰۱.
- جمالی، غلام حیدر، نصب. عبدالرحمن خان بر اریکه قدرت و قیام هزاره‌ها. اول زمستان ۱۳۷۸.
- رفیعی محمد طاهر، طالبان قم دارالاعلام، ۱۳۹۷.
- سجادی سید عبدالقیوم، طالبان؛ ایران و پاکستان مطالعه سیاست خارجی ایران، پاکستان و عربستان در باره افغانستان از سقوط مزار تاکنون، فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، دوه ۱، شماره دوم، ۱۳۸۷، صص ۲۶۸-۲۴۷.
- سجادی، عبد القیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰. (ص ۱۲۰).
- سجادی، عبدالقیوم، طالبان؛ ایران و پاکستان؛ مطالعه سیاست خارجی ایران، پاکستان و عربستان در باره افغانستان از سقوط مزار تاکنون منبع: فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲.
- سیکل، امین، دولت ربانی ۱۹۹۶-۱۹۹۲، افغانستان طالبان و سیاستهای جهانی، ص ۶۵.
- شفیعی، اسماعیل و عیدوزایی، نعیم، نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان، مطالعات شبه قاره سال پنجم پاییز ۱۳۹۲ شماره ۱۶.
- طنین، داوود، «چرا نظام دموکراسی در افغانستان فروپاشید؟ آسیب‌شناسی زوال برق‌آسای دموکراسی نوپای افغانستان»، روزنامه ۸ مشاهده در تاریخ ۱۸ آذرماه ۱۴۰۰.
- ظاهر، طنین، افغانستان در قرن بیستم، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۴.
- عارفی، محمد اکرم، مبانی مذهبی و قومی طالبان، مجله علوم سیاسی، بهار ۱۳۷۸، شماره ۴.
- عصمت الهی، محمدهاشم و وحید بینش، محمد قاسم، جریان پرشتاب طالبان.
- قراگزلو؛ محمد، «افغانستان؛ پایان همایش بنیادگرایان»؛ اطلاعات سیاسی و اقتصادی

۱۳۸۰ شماره ۱۷۳ و ۱۷۴ .

کاکر، محمدحسن، سفری به وطن طالبان و بنیادگرایی اسلامی.

کریمی جهرمی، مازیار، طالبان، خاستگاه و مبانی فکری، کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۲ .

مژده، وحید، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان.

مژده، وحید، افغانستان و مداخلات خارجی، میرآقاحق جو، نشر مجلسی، قم، ۱۳۸۰.

میلی، ویلیام، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد، ۱۳۷۷،

نشر ترانه، ص ۱۱.

هانتینگتون، ساموئل، مایرون واینر، درک سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هانتینگتون، ساموئل. موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، احمد شهسا، تهران، روزنه:

(۱۳۸۱).